

## شاکیه‌مونی جوان\*

دای ساکو ایکه‌دا

ع. پاشایی

### اشاره

آنچه در پی می‌آید توضیحی مختصر اما دقیق درباره نام‌ها و القاب شاکیه‌مونی بودای تاریخی و نیز خانواده، ایل، محیط زندگی و دوران پیش از ترک خانه او به قلم دای ساکو ایکه‌دا، نویسنده و پژوهشگر ژاپنی و رهبر جنبش سوکه گکای (Soka Gakkai) (جامعه بین المللی ارزش آفرینی) است. ایکه‌دا در این مجال به دنبال ترسیم تصویری بشری از شخصیت بودای تاریخی، به دور از افسانه‌های ساخته شده پیرامون زندگی اوست. بودای تاریخی در مقابل مفاهیم متعدد از بوداهای مختلف و متعالی است که بعدها در سنت‌های مختلف بودایی به دور شخصیت بودای تاریخی تنیده شد و او را از مقام یک انسان عادی به درجه الوهیت و واقعیت مطلق و مانند آن بالا برد. نویسنده به اختصار به تبیین نام‌های مختلف بودا مثل شاکیه‌مونی، گئوتمه، سیدراته و لقب بودامی‌پردازد و درباره نژاد شاکیه، موقعیت جغرافیایی کپیله وستو، وضع ظاهری و زندگی خصوصی پیش از بیداری بودا، هنگامی که در قصر پدر در ناز و نعمت بود می‌پردازد.

\*. مشخصات کتاب‌شناختی این اثر چنین است:

## شاکیه مؤنی

هر ژاپنی که این اسم را بشنود حتماً فکرش به آیین بودا می‌رود، چون شاکیه مؤنی Sākyamuni بنیادگذار این دین بزرگ جهانی بود. اما این مرد برجسته کی بود و کی و کجا زندگی می‌کرد، و روزگاری که او در آن به تبلیغ این ایمان نو پرداخت چه جور زمانه‌ای بود؟ اینها چند تا از آن سؤال‌هایی‌اند که می‌خواهم در صفحات آینده دنبال کنم.

در خیالم تصویری از او که چه طور مردی بوده دارم - مردی که هیچ وقت از یاد نبرد که چه طور مثل انسان‌های دیگر لبخند به لب داشته باشد، گیریم که ناچار می‌بایست از این یا آن گزاره فلسفی یکی را انتخاب کند؛ فرزانه‌ای که گاهی در خلوت و گاهی در اعتلا، و وقت دیگر آرام و خاموش، این طرف و آن طرف می‌رفت و فارغ‌دلانه راه خودش را طی می‌کرد، و اساس این راه، اصولی بود که در دلش حک شده بود. این آن تصویر شاکیه مؤنی است که من امیدوارم اینجا نشان بدهم.

مردی بود که آموزه‌اش نه با منطق سخت‌گیرانه و محکمی همراه بود نه با عقیده‌ای پرهیجان، و نه نظام فلسفی وسیعی داشت که بتواند کوه‌ها را از جا بکند، بلکه مردی بود با زبانی کمابیش ساده و بی‌تکلف، و حکایت‌ها و تمثیل‌هایی می‌آورد که هر کسی بتواند بفهمد، و سعی می‌کرد در هر کسی دلی را که در هستی درونی او خانه دارد بیدار کند. اما با این حرف نمی‌خواهم این فکر را القا کنم که او هیچ فلسفه‌ای نداشت. وقتی با آن شیوه بی‌ربایش با بشریت حرف می‌زند، انسان در دل آن کلمات روشن و ساده پژواکی از یک عالم دیگر می‌شنود، یعنی عالم مرد بیدار راستینی که با ظلمت درونش پنجه در پنجه انداخته و به آن غالب شده و به آخرین منزل حقیقت رسیده است.

تأکید می‌کنم که این نظر شخصی من است درباره شاکیه مؤنی. من مدت‌ها آن شاکیه مؤنی را، که یکی از مردهای بی‌شماری است که راه یا طریقت را می‌جسته‌اند، ستوده و خود را مجذوب او دیده‌ام. می‌خواهم این شاکیه مؤنی را برایتان وصف کنم نه آن بنیادگذار دین را که بی‌خود به او مجد و جلال بخشیده‌اند.

اینجا سعی‌ام این بوده که در چند کلمه طرح کوتاهی از تصویر انسانی شاکیه مؤنی بکشم. اما همین که بخواهیم پا از این طرح خشک و خالی آن طرف‌تر بگذریم و به حقایق عینی زندگی و تعالیم او برسیم با کمبود غم‌انگیز اطلاع صحیح تاریخی و زندگی‌نامه‌ای

او روبه‌رو می‌شویم. در واقع، بر اساس این مختصر منابعی که به دست ما رسیده تقریباً محال است که با قطع و یقین بشود زندگی و شخصیت مردی را بازسازی کنیم که بیش از دو هزار سال پیش زندگی می‌کرده. وانگهی، چون او پیشوای یک دین بزرگ بود شاگردها و پیروانش در قرن‌های بعد با آن شوق و شوری که داشتند می‌خواستند به او شکوه ببخشند و او را خدا کنند، بنابراین، انبوهی از مصالح افسانه‌وار دور اسم او جمع شد که فایده‌اش فقط تیره‌تر کردن همین مختصر حقایقی است که درباره‌ او می‌دانیم.

مثلاً حتی تعیین دوره‌ دقیق زمان زندگی او مشکل است. مردم هند باستان، که شاکیه‌مونی بین آنها زندگی می‌کرد، به ثبت وقایع تاریخی یا به دگرگونی‌ها و تغییرات این جهانی جامعه انسانی چندان رغبتی از خود نشان نمی‌دادند و بیشتر در پی کشف آن حقایق جاودانی بودند که ورای این رویدادهای روزانه جهان نمودین قرار دارد. مشخصه مردم هند این طورست که حتی از چهره‌ پُراج و قربی مثل شاکیه‌مونی هم هیچ شرح حال دقیقی به جا نگذاشته‌اند، هر چند دقت کرده‌اند که اندیشه‌ها و آموزه‌های دینی او را حفظ کرده به نسل‌های بعد برسانند.

می‌گویند هندی نوعاً دیدش درباره‌ زمان، حتی امروزه روز هم، بی‌اعتنایی است؛ و مسافرانی که به آن کشور رفته‌اند از قطارهایی که سر وقت حرکت نمی‌کنند و مردمی که ساعت‌ها بعد از موعد به قرارشان می‌رسند، داستان‌ها می‌گویند. اما به یک معنا، همین روحیه بی‌اعتنایی به زمان و پرهیز از پای‌بندی به آن، همین خلق و خویی که نقطه ساکنی می‌طلبد که از آنجا در ذات و رای چرخه‌های متغیر بی‌پایان محیط خود کندوکاو کند، نوعی فلسفه ژرف و نوعی دین به وجود آورده که آیین بودا نماینده آن است.

پُرپیدا است که سرشت مردم هند فلسفی و درون‌بین است. آیین بودا و فلسفه برهمنی پیش از آن هر دو در نظرپردازی لنگه ندارند و به مرتبه خیلی بلند چشمگیری از رشد فلسفی رسیده‌اند، که در زمان شروع آنها احتمالاً در جهان از همه بالاتر بوده‌اند. از این نظر هند کشوری است که برای پژوهنده فلسفه و اندیشه دینی افسون بی‌پایانی دارد، هر چند شاید کسی را که طالب داده‌های تاریخی و زندگی‌نامه‌ای است کلافه بکند. اینجا مهمترین نکته فهمیدن این خوی اساسی مردم هند است، برای این که در بررسی دقیق آموزه‌های آیین بودا، در روشن کردن بعضی مشکل‌هایی که با آنها روبه‌رو می‌شویم به ما کمک می‌کند.

من همان اول کار بر کمبود داده‌های قابل اعتماد را درباره زندگی شاکیه مؤنی تأکید کرده‌ام، اما منظورم این نبود که هیچ مأخذی در دست نداریم. در واقع چند زندگی‌نامه از او در دست‌اند که معروف‌ترین شان بودّه‌چریته Buddha Charita یا کردارهای بودا است اثر آشوه‌گوشه Āsvagoṣa، شاعر پرآوازه هندی قرن اول یا دوم میلادی. اما این آثار تا قرن‌ها بعد از مرگ شاکیه مؤنی سروده یا نوشته نشده بودند، و به نظر می‌رسند که با افسانه‌های زیادی مخلوط شده‌اند. به اعتقاد من رویکرد درست این نیست که سعی کنیم این عناصر افسانه‌وار را از زندگی شاکیه مؤنی جدا کرده دور بریزیم، بلکه باید دید چه طور و چرا این جور افسانه‌ها پیدا شده‌اند. حس می‌کنم که از این طریق می‌شود به حقیقت نزدیک شد. وانگهی، در سؤتره‌ها، یا کتاب‌های مقدسی که حاوی آموزه‌های شاکیه مؤنی‌اند، اغلب مقداری عبارت توصیفی هست که به ما امکان می‌دهد دست کم به اختصار هم که شده در چند و چون این مرد بررسی کنیم.

از آنجا که امروزه اطلاعات تاریخی موثقی در دست نیست، دانشمندان سر تاریخ‌های دقیق زمان زندگی شاکیه مؤنی همسو نیستند، گرچه عموماً نظرشان این است که او در قرن ششم یا پنجم قم زندگی می‌کرد. بیایید این مشکل تاریخ‌گذاری را کنار بگذاریم و توجه‌مان را متمرکز کنیم روی چیزی که می‌شود درباره زندگی و شخصیت بنیادگذار آیین بودا دانست.

### اسم‌های شاکیه مؤنی

شاید بتوانیم با بررسی اسم‌های گوناگون او شروع کنیم. عموماً قبول کرده‌اند که شاکیه مؤنی پسر فرمانروای قلمرو کوچکی بود که ایل یا طایفه شاکیه Śākya بر آن ریاست داشت. همه در ژاپن او را به اسم شاکوسون Shakuson می‌شناسند. این اسم شکل ژاپنی و کوتاه‌شده‌ی صورت چینی همین اسم است که آن هم خودش شکلی از عنوان سنسکریت شاکیه مؤنی بگوت [ Bhagavat شاکیه مؤنی سرور یا بغ شاکیه مؤنی ] است که معنی لفظی اش «دانا‌ی شاکیه، سرور عالم» است. پس، اسمی است شایسته و احترام‌آمیز برای بنیادگذار یک دین بزرگ.

وانگهی، از قدیم‌ترین زمان‌ها در هند به او بودا می‌گفتند، که بودیسم یا آیین بودا از همین اسم گرفته شده است، و او علی‌الرسم در جنوب و جنوب شرقی آسیا و کشورهای

غربی به این اسم معروف است. کلمه بودا در سنسکریت به معنای «روشنی یافته» [یا «بیدار» و «روشن»] است یا به معنای «آن که در باب واقعیت نهایی به روشنی رسیده است». در نوشته‌های بودایی گرایش محکمی هست که کلمه بودا را به کار ببرند که هم اشاره است به شاکیه مونی و هم به هر موجودی که تجسم آرمان‌های نهایی ایمان بودایی است. بعضی دانشمندان هم مدعی‌اند که غرض از این کلمه هیچ وقت این نبوده که اسم خاص کسی باشد.

در نوشته‌های قدیمی، و همین طور در سری لانکا، تایلند، اندونزی و در سایر کشورهایی که مکتب محافظه کار آیین بودای تیره‌واده Therava da رواج دارد، او به گئوتمه Gautama بودا هم معروف است. حالا عموماً متفق‌اند که گئوتمه [بهترین گاو، یا دارنده‌ی بهترین گاو] اسم خانوادگی او و اسم یکی از تیره‌های ایل شاکیه است که او به آن تعلق داشت.

بالاخره، در گزارش‌های تاریخی اغلب به اسم سیدارته Siddhārtha برمی‌خوریم که گویا اسم دورهٔ بچگی یا اسم کوچک شاکیه مونی است. این کلمه هم مثل کلمه بودا در سنسکریت معنای خاصی دارد و شاید بشود آن را «به مقصد رسیده» یا «بهره‌یاب»<sup>۱</sup> ترجمه کرد. بنا بر بودّه‌چریته، این اسم را برای این به شاکیه مونی داده بودند که در وقت تولد او قلمرو شاکیه به ثروت و رونق رسیده، و تمام آرزوهای پدرش، شو‌دودنه Suddhodana، برآورده شده بود. اما بعضی دانشمندان مدعی‌اند که این سیدارته واقعاً اسم شاکیه مونی نیست بلکه لقب احترام‌آمیزی است که پیروان‌اش قرن‌ها بعد به او داده‌اند تا حرمتی برای آن روشن‌شدگی‌ای باشد که او به آن رسیده بود.

### ایل شاکیه

می‌گویند مقر ایل شاکیه، که شاکیه مونی در بین آن متولد شده بود، شهر برج و باروداری بود به اسم کپیلّه‌وستو Kapilavastu. جای دقیق جغرافیایی آن مدت‌ها محل بحث بود، اما گفته‌اند که در دامنه‌های جنوبی رشته کوه‌های هیمالیا واقع بود، در شمال حوزة رود گنگ و تشکیل یک مصب می‌داد. بنا به تازه‌ترین مطالعات باستان‌شناختی روشن شده که این

۱. مرکب از دو جزء *siddha* به معنای رسیده، یافته، به انجام رسیده، کامل شده، تحقق یافته، و *artha* به معنی کار، پیشه، مقصد، مقصود و هدف؛ معنا و علت، سود و ثروت، و مانند اینها. م.

محل در ناحیه تیلانوراکوت Tilaurakot در [جنوب] کشور کنونی نپال واقع بود. اما بنا به گزارش‌های سنتی، شاکیه‌مونی نه در خود شهر بلکه در باغ‌های لومبینی Lumbini، در پانزده مایلی کپیله‌وستو، به دنیا آمد.

تا زمان تولد شاکیه‌مونی تعدادی شهر در این منطقه هند رشد کرده بودند، و احتمال می‌رود که کپیله‌وستو به بزرگی شهرهای آن زمان نبوده باشد، خصوصاً در مقایسه با مراکز بزرگی مثل راجگهه Rājagaha [راجگیر کنونی]، که پایتخت ایالت مگدّه Magadha بود. سیوان‌زانگ Hsuan tsang (۶۰۰-۶۶۴)، رهرو زائر چینی، در ۱۰- تانگ سی-یو-جی Ta'ang hsiyüchi، که سفرنامه هند اوست، یادآور می‌شود که اقلیم سرزمین شاکیه‌ها گرم و خاک آن خیلی بارور است. کتاب‌های اولیه‌ی بودایی بارها از برنج یاد می‌کنند، که نشانه آن است معیشت مردم آن زمان بیشتر متکی به کشاورزی بود. شاید بهتر باشد که کپیله‌وستو را کمابیش یک شهر آرام روستایی تصور کنیم.

چیزی که درباره جمعیت این ناحیه به ما گفته‌اند نسبتاً تعجب‌آور است. به این معنی که می‌گویند دو ایل شاکیه و کولیه Koliya روی هم‌رفته در حدود یک میلیون نفر جمعیت داشتند. البته این رقم نه گویای اندازه جمعیت خود شهر کپیله‌وستو است و نه می‌توان فرض کرد که مبتنی بر سرشماری دقیقی باشد. به هر حال، به نظر می‌رسد که چنین رقمی برای ایل‌های نسبتاً کم اهمیتی مثل کولیه و شاکیه خیلی درشت است، و احتمالاً بهتر است فرض را بر این بگذاریم، که در بیشتر آثار اولیه همین طور است، که مقصود از رقم یک میلیون صرفاً یعنی «بی‌شمار».

درباره نژاد شاکیه‌مونی بحث‌های فراوانی کرده‌اند. وینسنت اسمیت تاریخ‌نگار انگلیسی این نظریه را آورده است که شاکیه‌مونی به یک ایل کوه‌نشین گورکه<sup>۱</sup> مانند با مختصات نژادی نزدیک به مختصات تبتی‌ها تعلق داشت، که این او را در شمار عضوی از نژاد مغولی قرار می‌دهد. این فرض مبتنی است بر پژوهش‌های اخیر که نشان می‌دهد دامنه‌های هیمالیا زمانی سکونت‌گاه قومی از نژاد تبتی-برمه‌یی بود.

اما این نظر از عمومیت بیشتری برخوردار است که اصل شاکیه‌مونی و هم‌قبیله‌ای‌هایش هندو است. پشتوانه این نظر این واقعیت است، یعنی این طور ادعا

۱. Gurkha عضوی از گروه قومی راجپوت که در استان گورکه نپال فراوان‌اند. دین‌شان هندو و زبان‌شان هندو آریایی است (وبستر). م.

شده، که شاکیه‌ها مغرورانه از خودشان با عنوان «هورزاد» یا «فرزندان خورشید» حرف می‌زنند، و این رسم ادعای خورشیدزادگی در میان اقوام هندوآریایی بی‌نهایت رواج داشت. در واقع از سرودهای باستانی و دایی هند روشن می‌شود که خدای خورشید در شمار قدیمی‌ترین خدایانی است که اقوام هندوآریایی می‌پرستیدند. از این گذشته، متن‌های چینی اغلب به شاکیه‌ها به عنوان «مردمی از تخمه خورشید» اشاره می‌کنند، و این نشان دیگری است بر ادعای پیوند آنها با خورشید، و بنا بر این هندوآریایی بودند. اما به نظر من استنباط نیاکان هندوآریایی شاکیه‌مؤنی فقط از روی این واقعیت مهرپرستی بعید است، چون این مهرپرستی شکلی از دین است که تقریباً در میان تمام اقوام باستانی رایج بوده است. می‌توان به پرستش آماتیه‌راسو Amaterasu، بانو خدای خورشید، در ژاپن فکر کرد. وانگهی، نمونه‌های فراوانی از دودمان‌های حکومت‌گر باستانی هستند که مدعی‌اند از زادگان راستین خورشید [یا مهرداد و مهرزاد]‌اند. خورشید عموماً در میان اقوام باستانی موضوع پرستش بود، و برای شاکیه‌مؤنی ادعای «خورشیدزادگی» شاید فقط یک شیوه حرمت گذاشتن و بزرگ داشتن نیاکان‌اش بود.

مشکل دیگر با این حقیقت پیدا شد که کتاب‌های مقدس از شاکیه‌مؤنی به عنوان فرزند یک نیای اسطوره‌ای به اسم ایکش‌واکو Iksvāku، یا نیشکرشاه، یاد می‌کنند که بنیادگذار خاندان شاهی ایل پورو Puru بود؛ و درودها، که قدیمی‌ترین کتاب‌های ساکنان هندوآریایی هستند، قوم پورو را دشمن هندوآریایی‌ها وصف کرده‌اند. از این رو، بعضی دانشمندان مدعی‌اند اگر نیشکرشاه را واقعاً نیای شاکیه‌مؤنی و قوم‌اش بدانیم، در این صورت آنها نمی‌توانستند از اقوام هندوآریایی باشند.

من شخصاً فکر نمی‌کنم که تعیین قطعی اصل نژادی شاکیه‌مؤنی ممکن باشد، چرا که او قرن‌ها پیش زندگی می‌کرد. اما این را هم نمی‌شود انکار کرد که در آن شیوه‌های تفکر که به آیین بودا مربوط می‌شود مختصاتی هست که قویاً ارتباط آن را با اقوام آریایی و فرهنگ‌شان القا می‌کند. اصل نژاد بنیادگذار این آیین هرچه باشد در این شکی نیست که پرورده‌ی قلمرو فرهنگی هندو آریایی بود.

### محیط تاریخی

حالا بیایید ببینیم درباره موقعیت سیاسی هند، در حول و حوش زمانی که می‌گویند

شاکیه مؤنی زندگی می‌کرد، چه می‌شود دانست. کتاب‌های بودایی و نوشته‌های دیگر از «شانزده سرزمین بزرگ» حرف می‌زنند، که ظاهراً دولت‌های عشیره‌ای بودند که برای استیلای بر یکدیگر با هم در جنگ و جدال بودند. از این میان برجسته‌تر از همه دولت‌های مگده، کوشله Kosala، و جی Vajji، و شته Vasta، و اونتی Avanti بودند. سواى این دولت‌های بزرگ‌تر از عشایر گوناگونی هم یاد شده است، مثل بگه، بولی، موریه، مله، کولیه و شاکیه، که پیش از این از آن گفتیم.

از بین «سرزمین‌های بزرگ» یاد شده، سرزمین کوشله که پسیندی شاه Pasenadi فرمانروای آن بود، و مگده که بیمبی ساره‌شاه Bimbisāra بر آن حکم می‌راند، از همه مهم‌تر بودند. خصوصاً این دومی – که از دانایی سیاسی و تدبیر بیمبی ساره بهره می‌برد – خیلی زود توانست کوشله و و جی را جذب کند و [بعدها] یک سلسله شاهی به اسم مئوریه Maurya بنا بگذارد. سومین پادشاه معروف این سلسله [آشوکا]، که در قرن سوم قم زندگی می‌کرد، موفق شد تمام قاره هند را، به استثنای انتهای جنوبی آن، زیر فرمان خودش متحد کند.

در طی مدتی که شاکیه مؤنی آیین را تعلیم می‌داد، مگده در میان ستیزه‌گرهای قدرت طلب هنوز نوپا بود. فقط پس از آن‌که بیمبی ساره به تخت نشست این سرزمین به سرعت گسترش پیدا کرد و قدرت‌اش از مقر آن رو به بیرون تا کمر رود گنگ وسعت گرفت طوری که بخش زیادی از منطقه بهار کنونی، در جنوب گنگ، را به تصرف در آورد.

به نظر می‌رسد که در طی دوره معروف به شانزده سرزمین بزرگ، شاکیه‌ها نسبتاً در موضع ضعف بوده‌اند و مقرشان در کپیله‌وستو، چنان‌که دیده‌ایم، مرکز چندان مهم یا پُر قدرتی نبود. در واقع، شاکیه‌ها احتمالاً از نظر سیاسی به کوشله وابسته بودند، که این دولت نیرومندی در غرب بود که بیشترین قسمت شرق اوْتَرَه پرادیش Uttara Pradesh کنونی را زیر فرمان خود داشت. این را از عبارتی که در کتاب‌های قدیمی آمده می‌دانیم. آنجا می‌خوانیم که چه طور شاکیه مؤنی که در طول گنگ رو به جنوب سفر می‌کرد با بیمبی ساره، پادشاه مگده، دیدار و گفت‌وگو کرد. شاکیه مؤنی در جواب پادشاه می‌گوید او عضو طایفه‌ای است «که از قدیم به کوشله وابسته بوده‌اند».

پس شاید بتوان این طور نتیجه گرفت که شاکیه‌ها فرمانرواهای دولت کوچک



نیمه مستقلی بودند که پایتخت شان کپیله و ستو بود و به سرزمین کوشله در غرب وابسته بودند. دانشمندا درباره ساختار سیاسی دقیق چنین دولت های قبیله ای کوچک اتفاق نظر ندارند. بعضی آنها را جمهوری های اشرافی می دانند که شورایی از ریش سفیدان آن طایفه «انجمن» [sangha] می کردند و درباره سیاست های دولت مشورت می کردند. آنها در تأیید این نظر به این نکته اشاره می کنند که گویا فرمانروای شاکیه ها را از میان یک گروه ده نفری از سرکرده ها انتخاب می کرده اند. اما دانشمندهای دیگر حرکت دولت های طایفه ای هند آن زمان را در جهت یک دولت منفرد قدرتمند بسیار متمرکز می بینند، و بر این باورند که اگر اینها خودمختاری های واقعی نبودند دست کم الیگارشیهایی بودند که چند برگزیده به آنها فرمان می راندند.

ساختار سیاسی داخلی دولت شاکیه هر چه باشد این یک نکته مسلم است که سرنوشت ناگزیر این دولت کوچک و ناتوان این بود که به تصرف این یا آن سرزمین بزرگ که از هر طرف آن را در میان گرفته بودند در آید. شاکیه مؤنی پسر فرمانروای یک چنین دولت عشیره ای کوچکی بود که پیداست بخت از او برگشته است. روزی وظیفه هدایت این دولت از میان آینده تاریک و متزلزل اش به دوش او می افتاد، و به همین دلیل هم چشم امید همه سخت به او بود. بی شک بین این دو امری که خواهیم گفت می بایست رابطه مهمی وجود داشته باشد: از یک طرف اندیشه اوست به این مقام و به امکان برآوردن چنین انتظاراتی، و از طرف دیگر عزم بعدی اوست به ترک کپیله و ستو و رها کردن نقش اش به عنوان وارث تاج و تخت و پیش گرفتن زندگی بی خانگی رهروانه.

### خانواده شاکیه مؤنی

پیش از آن که به انگیزه هایی نگاه کنیم که شاکیه مؤنی را به ترک زندگی شاهانه و اداشت، بیابید بررسی کنیم چه چیزی درباره اعضای بلافصل خانواده او می شود دانست که شاید در کشیدن تصویر روشن تری از او به عنوان یک شخص به ما کمک کند.

همان طور که پیش از این گفتیم، اسم پدرش شو دودنه بود. این اسم را در ترجمه های اولیه چینی کتاب های مقدس بودایی به جینگ - فان وانگ ChingFan vang برگردانده اند، یعنی «شاه برنج پاک». شاید پسرید پدر شاکیه مؤنی چه طور یک چنین اسم کنجکاوای برانگیزی داشت. کلمه سنسکریت در واقع به معنای «شیربرنج خالص» یا

نوعی شیربرنج است و اشاره به غذایی است که برنج را با شیر و لوبیا می‌پختند و کره به آن اضافه می‌کردند.<sup>۱</sup> این غذا را در آن زمان یکی از لذیذترین غذاها می‌دانستند، و این اسم را ظاهراً از آن رو به پدر شاکیه‌مونی داده بودند که دیگران این طور فکر کنند که او در مقام سرکرده شاکیه‌ها از این لطیف‌ترین غذاها می‌خورده است. این لقب دلیل دیگری است بر این‌که شاکیه‌ها اول از همه قومی کشاورز و شبان بوده‌اند. وانگهی، توجه به این امر چنان که هجیمه ناکامورا Hajime Nakamura، دانشمند برجسته بودایی، یادآور شده است مهم است که پدر شاکیه‌مونی صرفاً «شاه» خوانده شده نه «شاه بزرگ» [یا، شاهنشاہ]، چنان‌که رسم بوده است فرمانرواهای قدرتمندتر دولت‌های آن زمان را این طور بنامند، و این نشانه دیگری است بر ناتوانی نسب طایفه شاکیه.

عموماً مادر شاکیه‌مونی را ملکه مایا می‌خوانند. کتاب‌های مقدس او را با لقب «مایای بزرگ» [مہامایا] بزرگ می‌دارند و عبارات گوناگونی در توصیف او به کار می‌برند، با این‌همه به هیت او چندان اشاره‌ای نمی‌کنند. فرض این است که او دختری از یک خاندان با نفوذ قبیله شاکیه بود، و در افسانه آمده که قبیله مادریش کولیه بود، که پیدا است در همسایگی شاکیه‌ها زندگی می‌کردند. در قدیمی‌ترین کتاب‌های مقدس شرحی از یک جدال بر سر حقی بین شاکیه‌ها و کولیه‌ها آمده است، و بعضی دانشمندان از آن این طور استنباط کرده‌اند که این دو طایفه در دو طرف رود روهینی زندگی می‌کردند.

در گزارش‌های سنتی آمده موقعی که ملکه مایا از کپیله‌وستو به دیدن خانواده‌اش می‌رفت شاکیه‌مونی را در باغ‌های لومبینی به دنیا آورد، و خودش هم یک هفته بعد درگذشت. کودک را خاله‌اش، مہاپرجاپتی Mahā Prajāpti، بزرگ کرد.

می‌گویند بعدها موقعی که شاهزاده جوان از مرگ زود هنگام مادرش باخبر شد شاید به سرشت ناپایدار زندگی بیدار شد و همین او را واداشت که دست از خانه و کاشانه شاهی‌اش بکشد. این‌که آگاهی به مرگ مادر چیزی بود که واقعاً او را به زندگی رهروانه کشاند برای من محل تردید است. اما برای یک مرد جوان با چنان حساسیت عاطفی

۱. در واقع برگردان چینی به بافت واژه سنسکریت شودودنه (به پالی، سؤدودنه) توجه داشته است. چرا که Suddhodana مرکب از دو جزء است یکی — suddho به معنی ناب و خالص که هم‌ریشه همان «زودوده» فارسی است؛ و جزء دوم dana که آن نیز همان «دانه» است، روی هم رفته یعنی «زودوده‌دانه». نکته این است که در برگردان چینی «دانه» را برنج دانسته‌اند. یادآوری این نکته شاید خالی از فایده نباشد که امروزه هنوز در مازندران منظور از «دونه» dune، یا دانه، مطلق دانه برنج است و نه هیچ دانه دیگر. م.

شدید، آن طور که من شاکیه مؤنی جوان را در خیالم مجسم می‌کنم، مرگ هر خویشاوند نزدیکی می‌بایست ضربه‌ی سنگینی بوده باشد و روی او این اثر را گذاشته باشد که رنج، جزء ناگزیر همه‌ی زندگی انسان است.

### سال‌های آغازین زندگی شاکیه مؤنی

سرشت حساس شاکیه مؤنی جوان در عبارتی از کتاب‌های مقدس بهتر نشان داده شده است. او پس از قدم گذاشتن به راه زندگی دینی و رسیدن به روشن‌شدگی، به سال‌های کودکی‌اش نگاه می‌کند و می‌گوید «ای رهروان، از من سخت‌پرستاری می‌کردند... من در چنین ناز و نعمت فراوان پرورده شده بودیم. آنگاه این [اندیشه] در من پیدا شد: «مرد معمولی نیاموخته، که خود دستخوش پیروی... بیماری... و مرگ است و از [آنها] نگذاشته است... آنگاه [که پیرمرد، بیمار، و] مرده‌ای را می‌بیند از خطر آگاه می‌شود، سرگشته می‌شود و رو می‌گرداند و به خود هشیار می‌شود. من نیز که دستخوش (پیروی، بیماری،...) مرگم، آیا باید... رو بگردانم؟ آن شایسته‌ی من نیست؟» چون این اندیشه در من پیدا شد، مستی باده [جوانی، ثروت،...] یکباره از سرم پرید»<sup>۱</sup>.

با توجه به ظاهر جسمی‌اش بعدها او را آراسته به «سی و دو نشان متمایز و هشتاد نشان جسمی» دانستند. سی و دو نشان متمایز اینها است: انگشتان بلند، دستانی که تا زانو می‌رسد، چهل دندان، و سایر مشخصات غیرعادی که اگر واقعاً کسی دارای آن صفات باشد تبدیل به یک جور غول می‌شود. اما به گمان من نباید این اوصاف را در معنای لفظی آنها گرفت. آیین برهمنی که دین مسلط هند زمان شاکیه مؤنی بود، مفهوم مشابهی از این سی و دو نشان غیرعادی دارد که صفات چکره‌وَرَتین راجه Cakravartin<sup>ja</sup> یا «شاه گرداننده چرخ» [یا، شاه چرخ] است که پادشاه آرمانی است. احتمال می‌رود که شاگردهای شاکیه مؤنی از آنجا که آرزو داشتند استاد بزرگشان را تجلیل کنند و نشان بدهند که انسان کامل است، این سی و دو نشان را از آیین برهمنی گرفته به بودا دادند.

در عبارتی که پیش از این آورده شد و شاکیه مؤنی در آن از خاطرات‌اش می‌گوید، خود را این‌طور وصف می‌کند «من [نازک‌اندام و بسیار ظریف بودم و] از من سخت

۱. ع. پاشایی، بودا، تهران، چاپ نهم (ویرایش سوم)، ۱۳۸۶، ص ۱۲۶-۱۲۷. م.

پرستاری می‌کردند... و در ناز و نعمت فراوان پرورده شده بودم» هر چند شاید نسبتاً لاغر و بسیار حساس بوده باشد، لازم نیست که او را واقعاً پسر رنگ‌پریده و از نوع کتابخوان تصور کنیم. از اینها گذشته، او شاهزاده بود و می‌بایست به تربیتی که فراخور او باشد تن بدهد تا در وقت مقتضی بتواند وارث تخت پدر باشد. در افسانه آمده که شو‌دودنه برای این به پسرش هنرهای کشورداری و رزمی یاد داد که سرنوشت طایفه شاکیه در دست او بود. از آنجا که شاکیه مؤنی طبیعتاً جوانی بیشتر درون‌گرا و فلسفی بود پدرش بی‌شک مراقبت خاصی می‌کرد که آموزش جسمی و نیز آموزش اخلاقی و روانی درستی برای او فراهم کند. شاید آنجا که گفته «از من سخت پرستاری می‌کردند» مقصودش همین بوده. علاوه بر این، شاکیه مؤنی می‌گوید که زیرجامه و جامه‌های دیگرش از ابریشم بود، و تمام روز چتری بالای سرش زده بودند. سه کاخ داشت، یکی برای زمستان، یکی برای تابستان، و یکی برای فصل باران، که در آنها زندگی می‌کرد و پیرامون‌اش را ندیمه‌ها و رقصنده‌ها و مطرب‌هایی گرفته بودند که همه در خدمت او و اسباب عیش و نوش او بودند. چه تمام جزئیات این توصیف را راست بدانیم چه ندانیم، پیداست که شاهزاده جوان با چه مراقبت و بریز و بیاشی بزرگ می‌شده.

واقعۀ دیگری در کتاب‌های مقدس آمده که نشانی از ظاهر جسمی شاکیه مؤنی به دست می‌دهد. می‌گویند پس از آن‌که پا به زندگی رهروانه گذاشت از دولت مگده دیدن کرد و با بیمبی ساره‌شاه به گفت‌وگو نشست. بالای بلند و سیمای شاکیه مؤنی چنان به دل شاه نشست که از او خواهش کرد سردار سپاه مگده بشود. نگفته پیداست که شاکیه مؤنی این پیشنهاد را رد کرد. ما نمی‌دانیم که او در فنون رزمی تا چه اندازه آموزش دیده بود، اما شاه بی‌خود چنین پیشنهادی به او نمی‌کند، می‌باید چیزی در سیما و اندام او بوده باشد که نشان می‌داد او رهبر طبیعی انسان‌ها است.

بی‌شک بیش از همه فکر سرنوشت مردم‌اش بود که در جوانی به جان‌اش سنگینی می‌کرد، چون او خیلی خوب می‌دانست که دولت شاکیه کوچک و ناتوان و دائماً در معرض تهدید همسایه‌گان‌اش است. حساسیت و سرسپردگی‌اش به عدالت می‌بایست شب و روز او را به فکر واداشته باشد که به هر طریق شده مردم‌اش را به ساحل امن برساند. او به‌رغم محیط گرم و اغواگری که در آن پرورده شده بود به نظاره و درون‌بینی روآورد، و علت‌اش این بود که عمیقاً نگران نقشی بود که می‌بایست در آینده به عهده

بگیرد. به اعتقاد من شاکیه‌مونی جوان را می‌توان به انسان دوست و طالب حقیقتی وصف کرد که حس شدیدی از عدالت دارد.

از مهم‌ترین رویدادهای سال‌های جوانی شاکیه‌مونی ازدواج او با یَشودَرا Yasodhara بود. بنا به بعضی افسانه‌ها شاکیه‌مونی او را در یک آزمون رزمی همراه با رقبای گوناگون‌اش، که پسرعمویش دیوه‌دته Devadatta هم بین آنها بود، بُرد و حتی می‌گویند بعد از آن که شاکیه‌مونی به روشن‌شدگی رسید و سفر تبلیغی‌اش را به قسمت‌های دیگر هند پیش گرفت، دیوه‌دته به کپيله‌وستو رفت و سعی کرد در غیاب او یَشودَرا را از راه به در کند. هرچند که شاکیه‌مونی و دیوه‌دته پسرعمو بودند ظاهراً اختلاف سنی داشتند، و آنچه در این داستان آمده که این دو برای به دست آوردن یَشودَرا رقیب هم بودند احتمالاً حقیقت ندارد.

خود یَشودَرا هم دخترعموی شاکیه‌مونی بود، و به جز این دیگر تقریباً چیزی درباره او نمی‌دانیم. این امر بی‌شک تا حدی به این واقعیت مربوط است که شاگردها و پیروان شاکیه‌مونی در سال‌های بعد بیشتر به زندگی بعد از ترک خان و مان و رسیدن او به روشن‌شدگی علاقه‌مند بودند و چندان توجهی به رویدادهای جوانی او نداشتند. همین‌طور این نکته می‌تواند نشان آن باشد که یَشودَرا در واقع نقش چندان قاطعی در زندگی شوهرش نداشت، اما فروتن و خوددار بود همان‌طور که شایسته هر زن بزرگ‌زاده هندی است. اگر او به خاطر خلق و خوی بدش، مثل همسر سقراط، معروف بود شاید تاریخ شرح کاملتری از او نگه می‌داشت. اما به‌طور کلی همسران فیلسوفان و اندیشمندان بزرگ در کانون توجه نیستند و یَشودَرا هم از این قاعده مستثنا نیست.

معلوم نیست که شاکیه‌مونی در چه سنی ازدواج کرد؛ در بعضی گزارش‌ها آمده در شانزده سالگی، و در بعضی دیگر هم نوزده سالگی یا بیشتر. یَشودَرا برایش پسری آورد که اسمش را راهوله Rahula گذاشتند، که بعدها یکی از ده شاگرد اصلی بودا شد. در این نکته تمام گزارش‌ها متفق‌اند، اما به جز اینها دیگر چیزی از زندگی زناشویی او نمی‌دانیم. اگر این نظر را بپذیریم که شاکیه‌مونی در شانزده سالگی ازدواج کرد آسان می‌شود تصور کرد که پدرش چون نگران آینده پسر درون‌گرایش بود ترتیب یک ازدواج پیش از وقت را داد به این امید که چیزی نمی‌گذرد که او آرام و آماده جانشینی او می‌شود.

اما نه ازدواج، که مهم نیست چقدر درخشان و پرشکوه بود، توانست آن نگرانی عمیقی را که شاکیه‌مونی درباره مسئله پیری و بیماری و مرگ در دل داشت از خاطرش بیرون کند و نه دلخوشی‌های زندگی زناشویی. در این بین، راه‌وله دنیا آمد که واقعه خیلی بزرگی بود، چون معنی‌اش این بود که شاکیه‌مونی حالا وارثی دارد که رشته جانشینی را حفظ کند، و خود او، اگر دلش می‌خواست، آزاد بود که از ادعای تاج و تخت چشم‌پوشی کند و از خانه به بی‌خانگی برود.